

زمینه های رویکرد به آسیب شناسی اجتماعی

احمد ترابی

گزینش موضوع برای بخش ویژه موضوعی مجله پژوهشهای قرآنی، تاکنون بر اساس ملاک هایی چند صورت می گرفته است که از آن جمله می توان به «کاربردی بودن»، «به روز بودن» و «ضرورت داشتن» موضوع اشاره داشت.

البته این بدان معنی نیست که همواره و در همه شماره های مجله این ملاک ها به صورت یکسان و انحصاری ملاحظه شده است، بلکه جزاین معیارها، گاه زمینه ها و مناسبت ها و یا ظرفیت های موجود پژوهشی نیز مورد توجه بوده است.

«آسیب شناسی اجتماعی» نیز از آن رو در دستور کار مطالعاتی و پژوهشی قرار گرفت که به نظر رسید شرایط و موقعیت اجتماعی جامعه کنونی ما به شدت نیازمند آن است؛ چه اینکه بیش از دو دهه از استقرار حاکمیت دینی در این جامعه می گذرد، ولی همچنان چالش های فکری، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی به صورت آزار دهنده ای فضای روشن نظام اسلامی را - که در صدد تحقق آرمان های قرآنی بوده و هست - مه آلود و مبهم ساخته است!

این تعبیر، هرگز بدان معنی نیست که نقطه های روشن و شفاف در این زمینه ها وجود نداشته است و نیز بدان معنی نیست که در دیگر جوامع و نظام ها، همه چیز به هنجار و بایسته و شایسته بوده و تنها این نظام اسلامی است که با آسیب ها و کاستی ها روبه رو بوده است!

کسانی که مصلحانه و انسان دوستانه و فارغ از دلبستگی های قومی، نژادی، جغرافیایی و سیاسی به نقد و تحلیل شرایط اجتماعی ملت ها و اقوام و جوامع پرداخته اند، به صراحت اذعان کرده اند که حتی مرفه ترین و پیشرفته ترین جوامع صنعتی و علمی که داعیه داران حمایت از حقوق بشر و اصل آزادی بوده و هستند، از بزرگ ترین آسیب های اجتماعی در ساحت فرهنگ و اخلاق و عدالت و اصول انسانی رنج می برند؛ با این تفاوت که نوع آسیب ها و شکل و گستره آن با جوامع در حال توسعه متفاوت است.

در یک جامعه فقر و نیازهای بی پاسخ مانده ابتدایی انسان ها زمینه ناکامی های روحی و عاطفی و ناهنجاری های اخلاقی و رفتاری را فراهم آورده و در جامعه ای دیگر، فزون خواهی، رفاه مندی، آسان یابی و شادخواری، باعث بیماری های روحی و پلشتی و پوچی زندگی و بن بست لذت جویی شده است!

این یک از سر نیاز به حقوق دیگران دستبرد می زند، و آن دیگری از سرهوس و خوش گذرانی به شکنجه و آزار انسان ها روی می آورد و...

این است که انسان و جامعه انسانی، تا بوده و هست، همواره دست به گریبان کاستی ها و در معرض آسیب ها بوده و خواهد بود و نیازمند آسیب شناسی و آفت زدایی. و البته روند مداوم اصلاح گری، روندی پوچ و بی نتیجه نخواهد بود، زیرا جوامع انسانی در پرتو آسیب شناسی و آفت زدایی، از

یک مرحله به مرحله برتر و متکامل تر راه می یابند و حفظ و حراست از ارزش های به دست آمده در مرحله نوین خود نیازمند تلاش های دیگری خواهد بود.

ضرورت آسیب شناسی و آسیب زدایی
واقعیت زندگی نشان داده است که هر جا سخن از زندگی و موجود زنده است، آفت ها، تضادها و تراحم ها نیز وجود دارد و در این میان
موجودی به حیات خود ادامه می دهد که بتواند در برابر آفت ها ایستادگی کرده اضرار خود را از پای درآورد.

موانع حیات آن گاه که درونی شود و چون ویروس یا سلول سرطانی در لا به لای عناصر وجودی موجود زنده جای گیرد و پنهان شود به صورت یک آفت بروز می کند، و زمانی که به صورت تهاجم از بیرون به ارگانیسم حیاتی هجوم آورد به عنوان یک دشمن و ضد شناخته می شود.
موجود زنده برای ادامه حیات خویش ناگزیر است در دو میدان درونی و بیرونی با آفت ها و اضرار خود مبارزه کند، اما همیشه گفته شده است که مبارزه با اضرار بیرونی و دشمنان رودررو آسان تر از مبارزه با آفت ها و آسیب های درونی است، چرا که آن یک در برابر انسان صف آرای کرده و شناسایی و هدف گیری آن آسان تر است، اما این یک به صورت جزئی از وجود در آمده و بازشناسی و جداسازی آن از سایر عناصر وجودی چندان آسان نیست.

به همین دلیل است که در ساحت باورهای دینی، مبارزه با رذائل اخلاقی به عنوان جهاد اکبر شناخته شده است، و نیز به همین دلیل است که انسان ها بیش از آنکه به دست دشمنان و تصادم ها و سوانح از پا درآیند، در نتیجه نارسایی های درونی و از دست دادن قدرت مقاومت در برابر آسیب های ناشناخته و یا ناپیدا از میان می روند. فراوانی این گونه مردن به حدی است که ناگزیر آن را «مرگ طبیعی» نام نهاده ایم!

جامعه انسانی نیز از آن رو که همه عناصر تشکیل دهنده آن از حیات و جنبش و پویایی برخوردارند، چونان یک ارگانیسم زنده، از قوانین حیات پیروی کرده بسیاری از ویژگی های موجود زنده را دارا هستند.

جوامع بزرگ انسانی، تمدن ها و فرهنگ های دیر پا، پیش از آن و بیش از آنکه به وسیله دشمنان بیرونی از پای درآمده و به افول گرایند، از درون تهدید شده و قدرت و انگیزه مقاومت و حیات را از دست داده اند.

بنابراین راز ماندگاری و پایداری حیات در یک ارگانیسم زنده و تپنده، در بازسازی مداوم درونی آن نهفته است و خداوند هستی در نظام های طبیعی سازمان وجود، این تدبیر را به کار برده است.
تعبیر «یخرج الحی من المیت و مخرج المیت من الحی» (انعام/۹۵) که بارها در قرآن و با عبارت های مختلف آمده است می تواند اشاره به این معنی

داشته باشد که حیات در نتیجه یک دگرگونی و دگردیسی درونی در موجود پدید می آید؛ به گونه ای که از متن و بطن آن زاییده می شود، چنان که مرگ نیز از یک رکود و ایستایی درونی می جوشد. واژه «یخرج» از یک سو به فاعلیت خداوند و اراده محیط و غالب او اشاره دارد؛ و از سوی دیگر به وجود ظرفیت تعبیه شده درونی موجود که اراده الهی به خروج آن از قوه به فعل تعلق گرفته است.

چه بسا بتوان میان دو تعبیر قرآنی که در یکی فرموده است: «یحیی و یمیت» و در جای دیگر فرموده است: «یخرج الحی من المیت و...» بتوان این تمایز را قائل شد که در مورد نخست، نقطه مرکزی نگاه متوجه قدرت و اراده و فاعلیت الهی بوده و در مورد دوم، تأکید بر چگونگی و کیفیت پدیده مرگ و حیات داشته است.

در چهار سوره از قرآن تعبیری نظیر این آیه آمده است:

«و تخرج الحی من المیت و تخرج المیت من الحی» (آل عمران/۲۷)

از میان این چهار مورد، در سه مورد، توجه اصلی آیه به اثبات اصل معاد و امکان حیات دوباره انسان ها در جهان آخرت است، ولی در آیه ۲۷ سوره آل عمران، سیاق آیه بر معنایی متفاوت دلالت دارد، چنان که در آیه ۲۶ سخن از مالکیت و فرمانروایی برخی انسان ها و عزت مندی گروهی و ذلت دسته ای دیگر است.

«قل اللهم مالک المملک تؤتی المملک من تشاء و تنزع المملک ممن تشاء و تعزّ من تشاء و تذلل من تشاء...»

پس از این آیه خداوند به مسأله خروج زنده از متن مرده و بیرون آمدن مرده از دل زنده تصریح فرموده است.

اگر بر آن باشیم که رابطه میان این دو آیه و دو پیام را شناسایی کنیم، بی شک روشن ترین رابطه را باید در این بدانیم که هر دو آیه در صدد اثبات قدرت و حاکمیت اراده الهی بر هستی است. ولی این، همه پیام آن نیست، بلکه با عبور از معنای ظاهری آیه و عطف نظر به لایه های درونی آن در می یابیم که مناسبت و مقایسه ای نیز میان «اعطای مُلک و عزت و سلب ملک و عزت از انسان ها» با «خارج ساختن زنده از متن موجود مرده و بیرون کشیدن مرده از دل زنده» صورت گرفته است، و چه بسا پیام این معادله و

مقایسه این باشد که اگر پیدایش حیات، دستاورد تحولات درونی و به فعلیت رسیدن ظرفیت های نهفته حیات می باشد، و اگر مرگ نتیجه ضعف و آفت زدگی و پایان یافتن ظرفیت پویایی و پایایی زندگی است، مالکیت، فرمانروایی، عزت و اقتدار و حیات اجتماعی جوامع، ملت ها، فرهنگ ها و تمدن ها نیز از چنین مکانیسمی برخوردار است. با این تفاوت که در نظام عمومی طبیعت، تبدیل ظرفیت ها به فعلیت، به صورت قهری اعمال می شود، ولی در نظام زندگی انسان و جامعه انسانی، بخش مهمی از این ظرفیت ها و چگونگی تبدیل شدن نیروهای متراکم و استعداد های انسانی و اجتماعی به فرصت های طلایی و یا منتهی شدن آنها به تهدید های جدی، به اراده، خواست، همت، تلاش و معرفت خود انسان ها وانهاده شده است.

انسان برای ادامه حیات و آسایش و آرامش خودناگزیر است به دردها، نارسایی ها، آفت ها و آسیب های زندگی خود بیندیشد و برای درمان و جبران آنها چاره ای بیندیشد و گرنه گرفتار مرگ زودرس، یا زندگی ای پردرد و رنج خواهد شد.

چنان که جامعه انسانی نیز باید برای حل بحران های گوناگون فکری، اعتقادی، روحی، عاطفی، اقتصادی و... و برای شناسایی آسیب ها و رفع و دفع آنها چاره ای بیندیشد، و گرنه از درون، قابلیت تداوم حیات را از دست می دهد و به صورت موجودی فلج، ناکارآمد و زجرآور به زندگی ادامه می دهد

تا نابود شود. و این از سنت های الهی است که علاوه بر آیات یاد شده از برخی آیات دیگر با صراحت بیشتری می تواند استفاده شود، مانند:

«تلك أُمَّةٌ قد خلت لَهَا مَآكِبَتُهَا وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ» (بقره/۱۳۴)
«ظهر الفساد في البرِّ و البحر بما كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ» (روم/۴۱)
«و ما أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ» (شوری/۳۰)
«وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (نجم/۳۹)

چگونگی آسیب شناسی اجتماعی، از قرآن آسیب شناسی در قلمرو مسائل اجتماعی، میدان های متفاوتی را در بر می گیرد که شامل آسیب شناسی اخلاقی، فرهنگی، دینی، ملی و قومی، اقتصادی، سیاسی و... می شود. گستردگی این میدان ها و چالش های متفاوت آنها در طول تاریخ، چه بسا این تصور را رقم زند که نمی توان از کتابی چون قرآن انتظار داشت که به همه این مقولات پرداخته باشد.

این تصور در نگاهی درست، و از منظری غلط است؛ چرا که اگر این مقولات در نهایت بر ذهن و اندیشه و باور و اخلاق و عمل انسان ها مؤثر باشد، قرآن به عنوان کتاب هدایت و سعادت و برنامه کامل تعلیم و تزکیه نمی تواند فارغ از آنها به ارشاد و راهنمایی خلق پرداخته باشد. از سوی دیگر حجم مشخص و تثبیت شده آیات و سوره های قرآن، حکایت از آن دارد که به هر حال این مقدار از الفاظ و پیام ها به طور طبیعی نمی تواند دربردارنده همه نکته های ریز و درشت روابط انسانی و قوانین طبیعی و سنت های اجتماعی باشد. از تنگنای این دو ضرورت و باید اعتقادی و عینی در صورتی می توان رهایی یافت که یکی از نظریه های زیر پذیرفته شود:

الف. قرآن به مسائل کلی و اصولی و زیربنایی پرداخته است و شناسایی فروع و احکام آن را به عقل و علم و تجربه بشری و انبیا داده است.

ب. باید مسائل مادی و معنوی انسان را به دو بخش ثابت ها و متغیرها تقسیم کرد و معتقد شد که وظیفه قرآن پرداختن به ثابت ها و وظیفه عقل و علم پرداختن به متغیرها است.

ج. آنچه به سعادت و هدایت انسان - فرد و جامعه - مربوط می شود، قرآن، عهده دار بیان آن بوده است؛ با این تفاوت که برخی از مسائل در نصّ و ظاهر آیات یاد شده و برخی دیگر در سیاق آیات، نسبت سنجی میان آنها و نتیجه گیری از آنها، دلالت های التزامی و تضمینی و نیز بطون و لایه های زیرین آیات باید مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد.

د. شناخت مفاهیم و معارف قرآن، فرایندی چونان شناخت قوانین و رموز نهفته در طبیعت است. انسان هزاران سال است که برای شناخت اسرار و قوانین طبیعت تلاش کرده است و همواره متناسب با امکانات، تجربه ها و نیازهای خود از این تلاش ها بهره گرفته است و البته این کوشش ها و دستاوردها همچنان ادامه دارد، با اینکه طبیعت به هر حال در کره خاک محدود است و عناصر شناسایی شده نیز نامحدود نمی باشد.

با توجه به اینکه خدای یگانه هستی، کتاب تشریع را نیز موافق با کتاب

تکوین قرار داده است، می توان نتیجه گرفت که انسان در طول تاریخ متناسب با امکانات مطالعاتی، تجربه های پیشین، نیازها و پرسش های نوین می تواند به نکته های جدی - متناسب با تحولات تاریخی و اجتماعی انسان - از قرآن دست یابد. بنابراین دیدگاه، همه نیازهای معرفتی مرتبط با هدایت و سعادت انسان - چه در زندگی فردی و چه اجتماعی - در قرآن مورد توجه قرار گرفته است و شرط دست یابی به آنها، فراهم آمدن شرایط پژوهش و احساس نیاز و رسیدن به نقطه پرسش است؛ چنان که امام علی(ع) فرموده است:

«ذلک القرآن فاستنطقوه و لن ینطق و لکن أخبرکم عنه، ألا انّ فیہ علم ما یأتی، و الحدیث عن الماضي، و دواء دائکم و نظم ما بینکم»
(نهج البلاغه، خطبه ۱۵۸)

این بیان از نهج البلاغه برای اهل فضل و پژوهش بسی آشنا است، ولی یاد کرد آن در این مقطع از نگاه می تواند حامل نوعی تفسیر برای آن باشد تا سرّ تعبیر «فاستنطقوه» و «لن ینطق» شناخته شود. از یک سو امام خواسته است تا مسلمانان و مؤمنان به وحی قرآنی با پرسش ها و تلاش ها و دقت ها و ریزاندیشی های خود، قرآن را به نطق آورند تا اسرار نهفته خود را برای ایشان بازگوید، از سوی دیگر می فرماید: «و البته هرگز قرآن سخن نخواهد گفت»!

به نظر می رسد که از لا به لای کلام امام، جمله یا کلماتی حذف شده است که باید آن را به قرینه سیاق و بر اساس فهم کلی کلام آن حضرت کشف کرد، و چه بسا آن عبارت محذوف این باشد که قرآن دربردارنده معارف فراوانی مرتبط به نیازهای زندگی فردی و اجتماعی، آسیب ها و درمان هاست که همه آنها از ظاهر قرآن دانسته نمی شود، بلکه باید احساس نیاز کرد و پرسید و در یک جستار علمی و عطشناک، زبان قرآن را گشود.

پس باید دانست که هر کس نمی تواند در همه زمینه ها و تا ژرفای معارف و بیان های نهفته قرآن، این کلام الهی را کشف کند و مدعی راهیابی به همه دانسته ها و رهنمودهای آن شود؛ زیرا پرسش از قرآن متناسب با درک و نیاز هر فرد یا جامعه در زمان خاص آن صورت می گیرد و به اندازه سؤال پاسخ هست و به مقدار عطش می توان از گوارای وحی بهره گرفت، ولی اهل قرآن باید بدانند که گرچه ظرف های نیاز و پرسش آنان محدود

است، اما ظرفیت راه گشایی و راه نمایی قرآن فراخ و گسترده است و می تواند پاسخ گوی همه پرسش های هستی شناسی و اخلاقی و حیات متعالی انسان باشد.

اینها زیربناها و باورهایی است که ما را به طرح «آسیب های اجتماعی» و ایجاد پرسش در ساحت قرآن وا داشته است.

اذعان داریم که هم آسیب ها بسیار متنوع تر و جدی تر از آن چیزی است که در مقالات بخش موضوعی مجله آمده است، و هم پاسخ های قرآن می تواند دقیق تر و کاربردی تر از آنچه باشد که به دست آمده است.

بنابراین خواسته ایم تا نگاه اهل تحقیق را به این مقوله مهم تاریخ معاصر امت اسلامی، بیش از پیش متمایل سازیم.

امید است قرآن پژوهان در تعامل فکری با متخصصان امور تربیتی، سیاسی و اجتماعی، تجربه ها و نیازهای انسان معاصر را به صورت پرسش های جدی مطرح کنند و با پژوهشی جامع نگر به پاسخ آنها

از کلام الهی در حدّ توان و نیاز امروز جوامع اسلامی، بلکه جوامع انسانی دست یابند.

